

مسیحای لبنان ، مصلح خاورمیانہ

دشمن طاووس آمد پر^۳ او

چهاردهم خردادماه سال جاری، سید موسی صدر 92 ساله شد و غیبتش 42 ساله؛ در حالی که حدود نیمی از این سالهای طولانی را همچون خورشیدی پشت ابر گذرانده است و بسیاری از یاران و هم‌زمان و بستگانش در حسرت دیدار او روی در نقاب خاک کشیده. در طول این سالهای فرقت، نه تنها یاد و خاطره او از دل‌های همگانش زنده نمانده، بلکه نسلی که هیچ تجربه مستقیمی از او نداشته با گذشت زمان به صف دوستداران و پیروانش پیوسته است. رمز و راز این ماندگاری و جاودانگی و تأثیرگذاری را در کجا باید جست؟ این قدر و منزلت و عزت و عظمت ریشه در کجا دارد؟ چگونه است که غیبت و حضور این انسان، کم و بیش به یک میزان تأثیرگذار است؟ چرا از پس این سالهای متمادی، هنوز می‌توان سخن از او گفت بی‌آنکه دربند مضمون و موضوع بود؟ چراست که نه اسلاف او و نه اخلاف کمترین شباهتی بدو نداشته و ندارند؟ سر^۳ این توفیق مستمر، در کدام زاویه، مستتر است؟

برای پاسخ به این پرسشهای اندیشه سوز، به سؤالهای اساسی‌تری باید جواب داد که البته چندان سهل و آسان نیست: او از کجا می‌آید و از اهالی کدام قبیله است؟ خاستگاه اندیشه و عمل او چیست؟ آیا او محصول حوزه قم یا نجف است؟ ثمره تربیت خانواده‌اش است؟ تحصیلات دانشگاهی چه مایه تأثیر در سلوک نظری و عملی او داشته است؟ آیا نبوغ جبلّی وی بود که او را از هم‌سلکانش متمایز می‌ساخت؟

هریک از این مسائل می‌تواند موضوع تحقیق مستقلی باشد که از حوصله این مجالِ اندک، خارج است. اما در پاسخ به این پرسش مقدّر که پژوهش درباره شخصیتی که به لحاظ فیزیکی از صحنه سیاست خاورمیانہ و لبنان و ایران غایب است چه ضرورت یا اهمیتی دارد، باید در مورد پیشینه روحانیت شیعه و نقش‌های تاریخی آن، باب مبحثی فراخ دامن را گشود؛ چراکه امام موسی صدر و کامیابی‌های او را در تقریباً تمامی عرصه‌های کُنشگری، باید در تصویر بزرگتری که دربرگیرنده تعاملات سازندۀ نهاد روحانیت و مرجعیّت شیعه با نهاد قدرت سیاسی در دوران پساصفویه باشد، تحلیل و بررسی نمود. طُرفه این که امام صدر از قوم و قبیله‌ای می‌آید که ریشه در علمای طراز اول جبل عامل دارد که بعدها به ایران مهاجرت کرده‌بوده‌اند. به دیگر سخن، پدیده‌ای به نام «امام موسی صدر»، تک ستاره‌ای نیست که به یکباره در اتمسفر

سیاست‌ورزی لبنان درخشان و افول کرده‌باشد، بلکه محصول فرایند تکاملی قرن‌ها حضور مؤثر و سازنده روحانیت شیعه در آن منطقه و شکل‌گیری تدریجی اُتوریته مذهب در مناسبات قدرت در سرزمینی است که امروزه لبنان می‌نامیم. البته تیزبینی، دوراندیشی و فراست مرحوم علامه سیدعبدالحسین شرفالدین، رهبر وقت شیعیان آن دیار را نباید از نظر دور داشت که با تشخیص درست و معرفت شهودی خود از توانایی‌های ذاتی و اکتسابی موسای جوان، باعث و بانی طلوع خورشید صدر از پشت جبال لبنان شد. می‌دانیم که خانواده صدر با خاندان شرفالدین رابطه نَسَبی داشتند. موسی صدر تا پیش از هجرت به لبنان، تنها دو بار به این کشور سفر و با سیدشرفالدین عاملی دیدار کرده بود. این روحانی بلندپایه و در عین‌حال نواندیش، به صراحت او را شایسته رهبری شیعیان لبنان خوانده و به فرزندان در مورد وی سفارش‌های اکید کرده بود. سرانجام توصیه‌های شخصیت‌هایی مانند آیات‌عظام بروجردی، حکیم و شیخ مرتضی آل یاسین، مزید بر علت شد و سید موسی صدر 31 ساله در اواخر سال ۱۳۳۸ وصیت آیت‌الله سید عبدالحسین شرفالدین را پذیرفت و به‌عنوان جانشین وی، ایران را به سوی لبنان ترک کرد.

اصلاح شؤون اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی شیعیان آن روز لبنان از یکسو، و استفاده از ظرفیت‌های منحصر به فرد آن کشور جهت بازنمایی چهره‌ای خردگرا، عدالت‌محور، انسان‌دوست و سازگار با زمان، از تشیع و معارف اهل بیت به جهان از سوی دیگر، اهداف اصلی این هجرت را تشکیل می‌داد. با توجه به جغرافیای اجتماعی و سیاسی لبنان و جایگاه آن در منطقه و جهان، امام صدر در طول کمتر از دوده فعالیت طاقت‌فرسا و شبانه‌روزی، بویژه در صور و مناطق جنوبی و محروم این کشور، کاری کرد کارستان و فراتر از حد تصور ناظران؛ به گونه‌ای که در دهه هفتاد میلادی، دیگر هیچ کنش سیاسی، اجتماعی و حتی نظامی در لبنان، بدون لحاظ کردن منویات موسی صدر و مشارکت دادن نهادهایی که او تأسیس کرده یا بازیگرانی که وی برکشیده بود، ممکن و میسر نمی‌نمود.

موسی صدری که از سوی قاطبه اقوام، طوایف، مذاهب لبنان، لقب «امام» گرفته بود، ضمن هدف‌گذاری مواردی چون انسجام جماعت شیعه، تأسیس مجلس اعلای شیعیان لبنان، پایان دادن به جنگ‌های خانمان‌برانداز داخلی، مقاومت در برابر تجاوزهای گاه و بیگاه اسرائیل، حتی حمایت از انقلاب ایران و پناه دادن به انقلابیون آن، سوداهای بلندپروازانه دیگری نیز در سر داشت که یکی از آنها گفتگوی ادیان و مذاهب بود. تلاش خستگی‌ناپذیر او در این باره ستودنی است و هرگز در هیچ‌یک از بلاد اسلامی تکرار نشد. ایجاد

زمینه‌های تقریب بین ادیان و مذاهب در لبنان از اصلی‌ترین دغدغه‌های او بود. وی از اولین روزهای هجرت به لبنان در زمستان ۱۳۳۸، با طرح شعار «گفتگو، تفاهم و همزیستی»، پایه‌های روابط دوستانه و همکاری صمیمانه‌ای را با مطران یوسف الخوری، مطران جرج حداد، شیخ محی‌الدین حسن و دیگر رهبران دینی مسیحی و اهل سنت آن کشور بنا نهاد. مقارن زمانه او، سه شخصیت بزرگ تقریبی شیعه و سنی، سید شرف‌الدین، آیت الله بروجردی و علامه عسگری، صاحب نظر و طرح و برنامه در زمینه گفتگوی بین مذاهب بودند که امام موسی‌صدر از ایشان الهام گرفته بود. روش تقریب شرف‌الدین، «تئوری خلافت اسلامی»، آیت‌الله بروجردی «زیست مسالمت‌آمیز» (تعایش سلمی) و علامه سید مرتضی عسگری، «نوسازی تاریخ و حدیث» بود. امام‌صدر با نبوغ فطری و پشتکار شگرف خود به همراه اطلاعات وسیعی که از اقتضائات سرزمینی لبنان در اثر وسعت مشرب و کثرت مسافرت و ژرفای مطالعه و تحقیق به دست آورده بود، نه تنها پروژه تقریب شیعه و سنی، بلکه فرایند نزدیکی اسلام و مسیحیت را در لبنان کلید زده، به نتایج درخشانی نیز دست یافت. او اندیشه تسامح و تساهل را نه فقط در حیطه نظر بلکه در عرصه عمل نیز به کار بست؛ هنوز که هنوز است بعد از گذر نیم قرن، خاطره بستنی خوردن او در مغازه یک مسیحی دروزی و فتوای عملی طهارت اهل کتاب در یاد اهالی صور مانده است. از اواخر سال ۱۳۴۱ حضور گسترده امام صدر در کلیساها، دیرها و مجامع دینی و فرهنگی مسیحیان آغاز گردید. سخنرانی‌های تاریخی وی در دیرالمخلص واقع در جنوب، و کلیسای مارمارون در شمال لبنان طی سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲، اثرات معنوی عمیقی در میان جامعه مسیحیان آن کشور بر جای نهاد. وی در بهار ۱۳۴۴، اولین دور سلسله گفتگوهای اسلام و مسیحیت را با حضور بزرگان این دو دین الهی، در مؤسسه فرهنگی «الندوه اللبنانية» به راه‌انداخت. در سال ۱۳۴۶ به دیدار پاپ رفت و نشستی که در آغاز نیم ساعت پیش بینی شده بود، به تقاضای پاپ بیش از دو ساعت به درازا کشید؛ که از حلاوت محضر او به علاوه چیره دستی‌اش در تأثیرگذاری بر مخاطب حکایت می‌کند.

امام صدر از سال ۱۳۴۷ به عضویت مرکز اسلام شناسی استراسبورگ درآمد و از رهگذر همفکری و ارائه سمینارهای متعدد در آن، انتشار آثاری چون کتاب مغز متفکر جهان شیعه را زمینه‌سازی نمود. وی در سال ۱۳۴۹ به عضویت دائم «مجمع بحوث اسلامی قاهره» درآمد.



صدر در سال ۱۳۴۹ رهبران مذهبی طوایف مسلمان و مسیحی جنوب لبنان را در چارچوب «کمیته دفاع از جنوب» گرد هم آورد، تا برای مقاومت در برابر تجاوزات رژیم صهیونیستی چاره‌اندیشی نمایند. وی در زمستان ۱۳۵۳ و در اقدامی بی‌سابقه، خطبه‌های عید موعظه روزه را در حضور شخصیت‌های بلندپایه مسیحی لبنان در کلیسای کبوشین بیروت ایراد نمود. امام‌موسی در اواسط سال ۱۳۵۷ موفق گردید رهبران مسلمان و مسیحی لبنان را جهت برپایی یک جبهه فراگیر ملی متقاعد نماید و در این مسیر تا آنجا پیش رفت که حتی موعد تأسیس و اولین گردهمایی آنان را برای پس از بازگشت خود از سفر لیبی مشخص نمود.

اما همه اینها باوجود اهمیت بسیار، نقطه اوج آمال و آرزوهای او نبود؛ امام-صدر در پی صید نهنگی بزرگ در اقیانوس متلاطم جهان اسلام و تحقق ایده اتحاد و همبستگی اسلامی بود. او گرچه در این راستا، همچون سیدجمال-الدین اسدآبادی به مسافرت‌ها و ملاقات‌های پرشماری با رهبران سیاسی و فکری و دولتمردان کشورهای اسلامی دست‌یازید، لیکن بنا بر شرایط دوران و مقتضیات زمینه و زمان، به هدفی فراتر نظر داشت. نفوذ کلام و کاریزمای شخصی و پشتوانه علمی و تجربه‌های زیسته ارزشمندش، نیل بدان مقاصد عالی را دیر و دور نمی‌نمود. اما فقدان ناگهانی و بی‌موقع او همه آن رشته‌ها را پنبه کرد.

رُبایش، اختفا و حذف او از صحنه کنش سیاسی منطقه، درست در زمانی اتفاق افتاد که شخصیتی در جهان اسلام ظهور کرده بود که به رغم شیعه بودن و تعلق به بخش اقلیت جامعه مسلمانان، نفوذ و اعتباری فرامنطقه‌ای و فرامذهبی یافته و حرفش در میان رهبران کشورهای اسلامی خریدار داشت. از این رو، امید آن مرفت شکاف‌هایی که ناسیونالیسم افراطی عرب در صف مسلمانان ایجاد کرده و شقّ عصای مسلمین شده بود، با تدبیر سیاسی، فره‌مندی شخصی و مکارم اخلاق نبوی این روحانی-سیاستمدار خوش سیمای خوش‌سخن ایرانی و شیعه رفع و دفع گردیده، در خاورمیانه اسلامی که همواره متنازع^۱ فیه قدرت‌های استعماری در قرون اخیر بوده‌است، فضای پاکیزه‌تری برای تنفس سیاسی فراهم آید. به دیگر سخن، در وجود امام-موسی‌صدر همه امتیازهای منفی از نظر سران کشورهای اسلامی جمع آمده بود؛ هم ایرانی بود، هم شیعه و هم انترناسیونالیست. بگذریم از این که صدر، آشکارا منتسب به جریان نواندیشی دینی نیز بود که در آن روزگار چندان مطلوب اهل تسنن نبود؛ جریانی که شریعتی زنده را تأیید کرده و ترتیب ترجمه آثارش به زبان عربی را داده، بر مرده او نماز گزارده و علیرغم فشارها و مخالفت‌های بسیار، برایش مجلس سوگواری و بزرگداشت برگزار می‌کرد.

به هر روی با دریغ و درد و آه و افسوس بسیار این شخصیت فره‌مند و استثنایی به نحوی که کلیّت آن معلوم، جزئیات آن مجهول و سؤال و پیگیری از آن بی نتیجه است، ناپدید شده و تاکنون ناپدید مانده‌است. درباره این واقعه شوم و پیچیده که قطعاً با مباشرت مستقیم معمر قذافی، حاکم وقت لیبی صورت پذیرفته، کتب و مقالات و جستارهای بسیاری به زبان‌های مختلف، به‌ویژه عربی، فارسی، انگلیسی، فرانسه و ایتالیایی نوشته و منتشر شده‌است. از محتوای تحلیلی این منشورات که بگذریم، می‌توان گفت که تقریباً هیچ خبر دقیق و قابل استنادی از سرنوشت امام موسی صدر در دست نیست و هرچه هست اقوال پراکنده متناقض است و بس. طیفی از مدعیات که یک سر آن این است که

امام در قید حیات است و در لیبی محصور و یک سر دیگر آن نیز از شهادت وی به دست یا دستور مستقیم قذافی در همان روز ناخسته نهم شهریور 1357 یا روزها و ماهها و سالهایی پس از آن خبر می‌دهد. قائلان به این اقوال هم هیچیک جزو عوام‌الناس یا افراد بی‌ربط به مسأله نیستند؛ بلکه هریک به نوعی درگیر این امر بوده، نقشی بیش از یک مطلع داشته‌اند. اگر همه این ادعاهای آشفته و پرتناقض را کنار هم بگذاریم، احتمالاً به هیچ گزاره قابل استنادی درباره سرنوشت موسی‌صدر نمی‌رسیم ولی قطعاً به تحلیل درستی از دلایل و علل حذف آن بزرگمرد از صحنه سیاست منطقه‌ای خواهیم رسید.

تفصیل امر این که در هر عمل مجرمانه‌ای که به قتل و حذفی منجر شده- باشد و قرائن و امارات وقوع جرم چندان روشن نباشد، نخستین گام عقلانی برای یک کارآگاه تحقیق، یافتن و تعیین افراد حقیقی یا حقوقی است که از نبود آن شخص بیشترین سود را برده، احیاناً انگیزه‌ای نیز برای حذف او داشته‌اند. ما نیز در این جستارگشایی، بی‌آنکه بخواهیم دچار حُبّ و بغض و فرزند نامشروع آن، مطلق‌اندیشی، شویم تلاش می‌کنیم دایره افراد یا گروه‌های منتفع از فقدان موسی صدر پنجاه‌ساله را به وسیله کنار هم نهادن شواهد و کنارنهادن ملاحظات چهل ساله، هرچه تنگ‌تر نماییم؛ شاید از این رهگذر به حقیقت ماجرا نزدیک‌تر شویم. هرچند امید به پرده‌برداری کامل از این راز سربه‌مهر، واقع‌بینانه نیست.

اول؛ روحانیت سیاسی: آغاز سال 1357 شمسی، مقارن بود با اوجگیری تدریجی انقلاب و برگزاری تظاهرات خیابانی در ایران. پرواضح است که در خیزش‌های مردمی در جغرافیای همچون ایران، نقش رهبران مذهبی بسیار پررنگ‌تر می‌شود و اصولاً در یک‌صدوپنجاه سال گذشته، هیچ جنبش قابل اعتنایی در ایران نتوانسته‌است بدون دخالت و بلکه راهبری روحانیان شکل گیرد؛ نهضت تنباکو، انقلاب مشروطیت، جنبش ملی شدن صنعت نفت و قیام پانزده خرداد از آن جمله‌اند. در این میان یک مجتهد شیعی که در سال 1342 علیه شاه ایران کرّ و فرّی کرده بود، در نجف به حال تبعید می‌زیست. وجود ایشان، که آیت‌الله خمینی باشند، نعمت بزرگی برای انقلابیون بود تا پشت سرش سنگر گرفته، مشروعیتی پیدا کنند که نه نیروهای مبارز چپ واجد آن می‌توانستند بود، نه نیروهای ملی. البته در طول بیش از یک دهه پیش از آن، حضور فرزند ارشد آیت‌الله در بیت معظمّه، یعنی مصطفی خمینی، تا حدودی مانع ظهور و بروز سیاسی پدر می‌شد؛ چراکه وی قائل به تقویت جنبه مرجعیت ایشان و دوری از سیاست و سیاست‌پیشگان بود؛ کینه و نقاری زیرپوستی هم که بین آن مرحوم و امام‌صدر وجود داشت، محصول همین نگاه بود که انتظار داشت ایشان به جای تبلیغ آیت‌الله العظمی خویی، رساله

عملیه پدرش را در لبنان توزیع و ترویج نماید. اما از آنجا که «پِـرِـرو تاب مستوری ندارد»، پس از درگذشت ناگهانی سیدمصطفی، در آبان 56 زمینه برای فعالیت سیاسی این مرجع تبعیدی و به محاق رفته، فراهم شد؛ آن هم در شرایطی که زمزمه بازگشت حضرت ایشان به ایران، مشروط به کناره‌گیری از هرگونه کنش سیاسی و انتقادی به گوش می‌رسید. طَـرَـفه این که احمد، فرزند کَـهـتـر امام-خمینی، درست برخلاف برادر مَـهـتـر، شور انقلابی در سر داشت و با هدف غایی این که پدر، یکّه‌تاز بلامنازع صحنه انقلاب در ایران باشد به رتق و فتق امور بیت می‌پرداخت. البته بودند روحانیان بلند پایه دیگری همچون بهشتی، منتظری، طالقانی و مطهری که بتوانند زمام امور انقلاب را به دست گیرند، اما هیچیک اثباتاً و ثبوتاً نمی‌توانستند جایگاه او را به دست بیاورند؛ جز امام موسی صدر که یگانه کسی بود که در آن مقطع زمانی، از بسیاری جهات، بویژه از جهت بین‌المللی موقعیتی به مراتب قوی‌تر از آیت‌الله خمینی داشت. با این اوصاف، طبیعی بود که اطرافیان این مرجع تقلید، بویژه پسرش که از قضا نسبت خانوادگی نیز با صدر داشت، حضور سیّد و رهبر و امامی دیگر را در عرض آیت‌الله، برنتابند. به‌علاوه، در آن بُـرَـهه، مبارزانی که خود را پیرو مکتب آیت‌الله خمینی می‌انگاشته و به اصطلاح ذوب در شخصیت سیاسی، اخلاقی و عرفانی او بودند، تحت تأثیر همین نگاه و تعصب غیرعالمانه، نه فقط نسبت به امام‌صدر ارادتی از خود نشان نمی‌دادند، بلکه نوعی عناد و دستکم آلرژی و حسّاسیّت منفی نیز نسبت به ایشان داشتند و از ابراز این احساس، چه در حضور و چه در غیاب موسی‌صدر، تحفظ نمی‌کردند. افرادی همچون محمد منتظری و جلال‌الدین فارسی و هم‌قطاران‌شان، از این دسته بودند؛ حتی فرد اخیر، ابائی از این نداشته و ندارد که از علم و اطلاع و خشنودی خود از سرنوشت تراژیک امام موسی، آشکارا سخن بگوید و تأسف خورد که چرا شخصاً نقشی مستقیم در این ماجرا نداشته‌است. نقطه تأمل‌برانگیز و شاید تأسف‌بارِ ماجرا آن است که این عناصر مبارز اما خودسر منسوب به جناحی از روحانیت سیاسی و رهبری انقلاب اسلامی ایران، با گروه‌های فلسطینی و لیبیایی مرتبط بوده و چه بسا در مظانّ همدستی با قذافی قرار داشتند.

دوم؛ گروه‌های فلسطینی: امام صدر از بدو ورود خویش به لبنان، همواره در صدد ایجاد بستری مناسب برای توسعه پایدار در جامعه شیعیان و در افق وسیع‌تر، کلیت لبنان بود. از این رو با هر عاملی که مانع تحقق این آرمان می‌بود، برخورد می‌کرد. در آن مقطع زمانی، علاوه بر آتش زیر خاکستر جنگ‌های داخلی لبنان، حضور و فعالیت گروه‌های چپگرا و مارکسیست فلسطینی در جنوب لبنان و متعاقب آن

درگیری‌های مرزی با اسرائیل، به معضلی برای امام موسی‌صدر و مانعی در راه تحقق برنامه‌هایش تبدیل شده بود. بر اینها بیفزایید طرح «توطین» آوارگان فلسطینی در جنوب لبنان که از دید موسی صدر خیانتی نابخشودنی به آرمان فلسطین بود. تفصیل مطلب این که صلح اعراب و اسرائیل بدون تعیین تکلیف موضوع آوارگان فلسطینی امکان پذیر نبود. برنامه آن روز قدرت‌های تأثیرگذار این بود که آوارگان فلسطینی به جای نوارغزه و کرانه غربی، در جنوب لبنان اسکان داده شوند؛ یعنی جنوب لبنان به وطنی جدید برای فلسطینی‌ها بدل شود. اجرایی‌شدن این طرح در گرو خالی شدن جنوب لبنان از ساکنان عمدتاً شیعی خود بود. گروه‌های فلسطینی با موشکباران روستاهای شمال فلسطین اشغالی، به اسرائیل بهانه می‌دادند تا مبدأ پرتاب موشک را در جنوب لبنان بمباران کند. بمباران پیوسته جنوب لبنان نیز ساکنان آنجا را وادار می‌کرد محل زندگی خود را ترک و به مرکز لبنان مهاجرت کنند. نتیجه آن، پدیدآمدن سرزمینی بدون ملت برای ملتی بدون سرزمین بود. این همان بحرانی بود که امام صدر قصد حل آن را کرده بود. وی به‌رغم اعتراض نیروهای چپگرا و انقلابی فلسطینی، لبنانی و حتی ایرانی، با موشکباران اسرائیل از جنوب لبنان مخالف بود. همین مسائل موجب آن می‌شد که تحقق بسیاری از برنامه‌هایی که از دل روابط پیچیده کشورهای منطقه و مسأله‌ای به نام رژیم صهیونیستی برمی‌آمد، با حضور بازیگر عمده‌ای به نام سید موسی‌صدر، دشوار بنماید و بلکه ناممکن. ازین رو حذف وی از عرصه سیاست منطقه به مذاق کسانی چون یاسر عرفات، حافظ اسد و معمر قذافی و برخی دیگر می‌توانست بسیار خوش بیاید.

سوم؛ رهبران جهان عرب: در دهه هفتاد میلادی، خاطره جنگ شش‌روزه اعراب و اسرائیل و تحقیری فزاینده که برای دنیای عرب به دنبال داشت، هنوز در خاطره و اذهان افکار عمومی زنده بود و تأثیرگذار؛ بدین لحاظ هریک از رهبران نسبتاً جوان کشورهای عربی، در غیاب جمال عبدالناصر، می‌کوشیدند به نوعی اعتبار مخدوش شده شعب عربی را ترمیم کرده، در ضمن از این نمد نیز برای خود کلاهی بدوزند. در این میان، شخصیت‌هایی همچون حافظ اسد و معمر قذافی، که در آن دوره نماد انقلابی‌گری آوانگارد بودند، هریک به نوعی داعیه رهبری جهان عرب در خط مقدم مبارزه با اسرائیل را داشتند و در صدد احراز جایگاهی برجسته در مناقشات منطقه‌ای بودند. طبیعی است بین مطامع و اهداف و غایات آنها که به چیزی جز برجسته‌سازی نقش خویش نمی‌اندیشیدند، و ایده‌های جامع‌نگر امام موسی‌صدر که در وهله اول به لبنان و ثبات و امنیت آن می‌اندیشید، تزاخمی جدی وجود داشته باشد. سفرهای متعدد وی به کشورهای مختلف عربی و دیدار با رهبران آنها و

تحرك روزافزون ديپلماتيك وى، كه از او شخصيتى محبوب، مؤثر، دورانديش و مطرح در منطقه ساخته بود، در همين راستا قابل ارزيابى است.



اما به هر روى جنگيدن در چندين جبهه و مواجهه با دشمنان دوست‌نما و تعامل با رهبرانى بى پرنسيپ، دشواره‌اى و گريوه‌اى است خطير كه حتى از توان خردمندمردى همچون موسى صدر نيز خارج باشد. کوتاه سخن اين كه امام موسى صدر و برنامه‌هاى وى در آن برهه نمتوانست با جاه‌طلبى‌هاى صاحبان عِدّه و عُدّه قابل جمع باشد. اينها همه، ادعاى بى‌دليل يا تحليل‌هاى بى‌اساس نيست؛ بلكه در بين انبوهى از مطالبى كه در اين مورد نوشته و منتشر شده، شواهد و قرائن متعدد و متقنى در تأييد اين مدعا به چشم مى‌خورد؛ از جمله در اسناد ساواك و در خاطرات منصور قَدَر، آخرين سفير شاه در لبنان نيز كه در حدود سه دهه بعد منتشر شده‌است با ذكر برخى جزئيات تصريح شده كه شخص حافظ اسد، در جلسه‌اى كه تير ماه سال ۱۳۵۷ شمسى همراه برادرش رفعت اسد با او داشت، براى شاه پيغام داده بود كه امام موسى صدر حداكثر طرف دو ماه آينده از صحنه سياسى خاورميانه حذف خواهد شد كه همين‌گونه نيز شد.

با توجه به جميع جهات مذكور، امام موسى‌صدر، وزنه‌اى بود كه برپاى ايران و فلسطين و اعراب، سنگينى مى‌كرد و همزمان باعث كُنندى حركت هر سه جناح مى‌شد. بر اينها مى‌توان اهداف شوم استعمارگران و قدرت‌هاى بزرگ غربى را نيز افزود كه هريك به نوعى منافعى در لبنان و منطقه داشتند كه به زعم ايشان با حضور موسى‌صدر قابل تحقق نبود. پس مى‌توان گفت امام‌صدر در يك لحظه تاريخى سرنوشت‌ساز، در محاصره مثلث شومى قرار گرفت كه رهاى از آن محال به نظر مى‌رسيد؛

تابدانجا که اگر در لیبی با آن سرنوشت غم‌انگیز روبرو نمی‌شد، به هرحال در نقطه‌ای دیگر از این کره خاکی، با عفریت تقدیری که مناسبات قدرت برای او رقم زده بود، می‌بایست مواجهه می‌شد. بنابراین انتظار پیگیری مجدد^۱ پرونده فقدان این شخصیت استثنائی تاریخ معاصر اسلام و تشیع^۲، از کسانی‌که، مستقیم یا غیر مستقیم، در گرفتاری او دخیل بوده، یا حداقل ناخشنود از این واقعه نبوده‌اند، بیهوده و بی‌سرانجام است. به همین دلیل است که هیچ‌یک از کمیته‌ها و پرونده‌هایی که بدین منظور تشکیل شده، به نتیجه روشنی منتج نشده‌است. از کارشکنی‌های سرویس اطلاعاتی لیبی و شخص قذافی گرفته تا بی‌مبالاتی‌های دولت لبنان، همه و همه در بن‌بست‌های ایجاد شده بر سر راه این پرونده دخیل هستند. بگذریم از شبهه پیگیری‌های ناقص دولت‌های قبل و بعد از انقلاب ایران که کمکی برای بازکردن گره این موضوع نکرده‌است.

پس از انقلاب کمیته‌ای برای پیگیری سرنوشت امام موسی صدر تشکیل شد. خود مرحوم دکتر صادق طباطبایی که عضو و رئیس آن بود و البته خواهرزاده امام، بارها و بارها طی سالیان گذشته توضیح داده بود که سبب اصلی ناکامی فعالیت کمیته مزبور در اول انقلاب، مخالفت شخص آیت‌الله العظمی منتظری بوده‌است. مرحوم منتظری در رأس جریان قرار داشت که البته اغلب شخصیت‌های انقلابی مؤثر وقت کشور را در بر می‌گرفت و اعتقادشان این بود که مصالح کشور در گروی رابطه ایران و رژیم معمر قذافی است و نباید این مصالح را فدای مصالح امام صدر کرد. از طنز تلخ روزگار است که مرحومان احمد خمینی و آیت‌الله منتظری که زمانی در بی‌اعتنائی به پرونده موسی‌صدر، هم‌داستان بودند، در آینده‌ای نزدیک رو در روی هم قرار گرفتند و اینک در جهان برزخ پاسخگوی آنچه از ایشان رفته‌است؛ چه در برابر یکدیگر و چه درباره امام مظلوم لبنان!

فصلنامه خاطرات سیاسی که همواره در راستای عمل به رسالت مطبوعاتی خود، دغدغه چنین پرونده‌هایی را داشته، بخش عمده مطالب شماره نهم را به خاطره امام موسی‌صدر اختصاص داده است؛ خاطره‌ای که دربرگیرنده یکی از پیچیده‌ترین، مرموزترین و امنیتی‌ترین وقایع قرن بیستم می‌تواند لقب گیرد. به گمان ما، پرونده امام صدر چه در عالم واقعیت و از نظر حقوقی و امنیتی، و چه در فصلنامه خاطرات سیاسی و رسانه‌های دیگر و افکار عمومی و وجدان بشری، بسته نشده‌است. اگر سیاستمداران، چندان وقعی بدان ننهاد و برای حل آن هزینه‌ای

نمی‌کنند، چیزی از بار مسئولیت اصحاب قلم، کم نمی‌کند. تا زمانی که رسانه‌ها و مطبوعات، روشن شدن سرنوشت امام صدر را با جدیت تمام از مقامات مسؤول مطالبه نکنند، آنان هرگز احساس نخواهند کرد که باید پاسخگو باشند. لذا کماکان باری به هر جهت با این پرونده برخورد می‌کنند. رسانه‌ها و مطبوعات ما متأسفانه حداکثر سالی یک بار در سالروز نهم شهریور است که چند ساعتی یاد سرنوشت امام صدر مظلوم می‌افتند؛ آن‌هم اگر بیفتند. در همین سالی چند ساعت هم البته خیلی کلیشه‌ای، سطحی و بسیار غیرحرفه‌ای و خیلی غیرمسئولانه با موضوع برخورد می‌کنند. درحالی‌که امروز بیش از هر روز دیگر به نهادینه شدن سیره و روش امام موسی صدر در تعامل با جامعه جهانی نیازمند هستیم. تصور کنید اگر در این گیرودار که برای عبور از گذرگاه خطرناکی که با کیان ایران گره خورده‌است، شخصیت معتبری همچون امام‌صدر حضور داشت، چقدر می‌توانست در بازگشودن گره تعامل و ارتباط سازنده با دنیا، مؤثر واقع شود. به نظر می‌رسد که باید همچون خبر دیگر پدیده‌هایی که هر از چندگاه در فضای مجازی داغ و ترند شده و توجه جامعه جهانی را به خود جلب کرده و گاه نیز تأثیر عملی می‌گذارند، مسأله امام موسی صدر نیز باید چنین شود. از این روست که فصلنامه خاطرات سیاسی نخستین گام را در ایجاد این کمپین و کارزار برداشته‌است تا شاید به حل موضوع کمکی کرده باشد.

مطالبی که در این پرونده گنجانده شده‌است، اعم از مصاحبه‌ها و مقالات و... همگی در شرایط بسیار دشواری که بر کشور حاکم بود و است، تهیه و تدوین گردیده‌است. بیشک اگر نبود همه‌گیری بیماری کووید19 و واهمه از ابتلا به کرونا، امکان مصاحبه‌های بیشتر با افراد متعدد دارای دیدگاه‌های مختلف فراهم می‌شد. از سوی دیگر آنگاه که برای ترتیب دادن این پرونده، کارهای تحقیقاتی را آغاز می‌کردیم، امید فراوانی به همکاری مفید و مؤثر «مؤسسه فرهنگی، تحقیقاتی امام موسی‌صدر» داشتیم؛ اما دریغ از ذرّه‌ای حمایت از این پروژه حتی در حدّ راهنمایی و مشاوره. نه تنها هیچک از فرزندان و بستگان امام‌صدر حاضر به مصاحبه با ما نشدند، بلکه مسؤولان مؤسسه‌ای چنان عریض و طویل که قاعدتاً تنها وظیفه‌اش نشر و ترویج افکار و آثار امام‌صدر باید باشد، کوچکترین رغبتی به این امر از خود نشان نداده که هیچ، متذکر شدند که هر مطلبی درباره امام موسی‌صدر پیش از درج در فصلنامه باید به تأیید ایشان برسد! البته ما چنین ننمودیم؛ چراکه هیچ مساعدتی، حتی ترغیبی و تشویقی، از جانب آن مؤسسه دریافت نکردیم. این‌چنین بود که با شگفتی و افسوس فراوان یاد این مصرع از حزین لاهیجی افتادیم که: ای وای بر اسیری کز یاد

رفته باشد.

جستارگشایی پرونده امام موسی صدر را با این امید به پایان می‌بریم که پیش از آن‌که خیلی دیر شود، خبری موثق و دلگرم کننده از یوسف گمگشته ما به گوش رسد و انتظار 42 ساله پایان یابد.
به لحظه لحظه این روزهای یلدایی
دلم گواهی آن می‌دهد که می‌آیی